

شهادت امام سجاد(ع)

۲۵
آبان

بی‌تابی شتر

امام سجاد(ع) شتری داشت که با آن ۲۲ بار به مکه سفر کرد و مراسم حج را به‌جای آورد. در این مدت بر آن شتر حتی یک ضربه تازیانه هم نزد. بعد از شهادت امام سجاد(ع)، همیشه از چشم‌های آن شتر اشک روان بود و پیوسته ناله می‌کرد و سُم بر زمین می‌کوبید. وقتی او را رها کردند، به‌سوی مزار امام سجاد(ع) رفت و در کنار آن زانو زد و آن‌قدر نالید و اشک ریخت که توجه همه اهل مدینه را به خود مشغول کرد. وقتی از حضرت امام باقر(ع) درباره آن شتر سؤال کردند فرمودند: «آن را رها کنید که بی‌تاب است!» پس از سه روز بی‌تابی، تنها مرگ در کنار مزار امام سجاد(ع) توانست آن شتر را آرام کند.

منبع: بهترین پرهیزکاران، محمد ناصری، انتشارات مدرسه

۱۳
آبان

فریاد الله اکبر

روز دانش‌آموز

صبح روز ۱۳ آبان ۱۳۵۷ بود. دانش‌آموزان گروه‌گروه وارد مدرسه شدند. از همان اول صبح پیچ‌پیچ و همه‌همه در مدرسه پیچیده بود. قرار بود دانش‌جویها در دانشگاه تهران جمع شوند و بعد هم به طرف منزل آیت‌الله طالقانی حرکت کنند که به تازگی از زندان آزاد شده بود. دل توی دل بچه‌ها نبود. کسی به درس گوش نمی‌داد. نگاه بی‌قرار معلم‌ها را هم می‌توانستی ببینی وقتی از پشت پنجره به حیاط نگاه می‌کردند. یکی دو ساعتی گذشت. دیگر نمی‌شد سر کلاس‌ها نشست. دانش‌آموزان کلاس‌ها را تعطیل کردند تا به دانش‌جویها ببینند. ساعت یازده صبح بود همگی در محوطه دانشگاه جمع شده بودند و هم‌صدا الله‌اکبر می‌گفتند. مأموران دیگر تحمل شنیدن اعتراض را نداشتند و چند لحظه بعد تیراندازی شروع شد و تا ساعت‌ها ادامه داشت. در این روز صدها نفر مجروح و ۵۶ نفر شهید شدند.



درگذشت ستارخان

سردار ملی

سه‌شنبه دوم تیر ماه ۱۲۸۷ بود که مجلس به توپ بسته شد. همان‌زمان، در تبریز مشروطه‌خواهان به خیابان‌ها ریختند و به تلگراف‌خانه هجوم آوردند تا اوضاع تهران را جویا شوند، اما از تهران هیچ خبری نمی‌رسید. خیلی زود ستارخان و باقرخان، که از مبارزان مشروطه‌طلب بودند، رهبری مردم را به‌عهده گرفتند. آنها پس از فتح تهران به درخواست مردم به تهران آمدند و مورد استقبال باشکوهی قرار گرفتند. مدتی از اقامت آنها در تهران می‌گذشت.

حکومت دستور خلع سلاح همگانی داد. مجاهدان حاضر به تسلیم سلاح‌ها نبودند. بین مأموران حکومت و مجاهدان درگیری شد و خیلی از مجاهدان کشته شدند. ستارخان که لقب سردار ملی گرفته بود در درگیری با مأموران زخمی شد و بر اثر جراحت درگذشت.

کاپیتولاسیون

۴ آبان

از تر کمن چای تا انقلاب اسلامی اولین بار در ایران، حق مصونیت قضایی اتباع خارجی با بستن عهدنامه تر کمن چای پیدایش شد. بعد هم کشورهای غربی یکی یکی حق کاپیتولاسیون گرفتند. تا اینکه آیت‌الله مدرس در مجلس شورای ملی در سال ۱۳۰۶ کاپیتولاسیون را ملغی اعلام کرد. اما در ۲۱ مهرماه ۱۳۴۳، لایحه مصونیت اتباع آمریکایی مجدد در مجلس سنا و شورای ملی تصویب شد. خبر تصویب این لایحه، در هیچ روزنامه‌ای منتشر نشد. هنوز خبر تصویب این لایحه به مردم نرسیده بود که امام خمینی (ره) در ۴ آبان ۱۳۴۳ با ایراد سخنرانی کوبنده‌ای به افشاگری و اعتراض پرداخت. رژیم هم به تلافی این سخنرانی، امام را به ترکیه تبعید کرد. سرانجام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حق کاپیتولاسیون و امتیازات آن برای همیشه لغو شد.

عکس: رضا بهرامی



عاشورای حسینی

۲۳ آبان

فصل فصل‌ها

من مجنون نیستم... مجنون نبودم... ساعتی نگذشته... من با حسین بودم... با حسین هستم... اگر چه دیر... و این یک نیم‌روز... چقدر ناله... چقدر مویه... چقدر بوی سینه سوخته می‌آید... و خیمه‌ها... و سرها... حسین عزم میدان کرده است... شیون ملاتک گوش عالم کر می‌کند... ضجه‌هایشان ستون عرش را می‌لرزاند... حسین تنها و غریب و تشنه... این فصل را من روایت نمی‌کنم... هیچ‌چیز نمی‌گویم... شهادت حسین را، زینب باید بخواند... و سجاد... و تا ابد مجنون بمانیم... منبع: فصل‌شیدایی لیل‌ها، سیدعلی شجاعی، انتشارات نیستان

زادروز جامی

۲۴ آبان

گروه خمسه

مجلس درس را آنجا برقرار کنیم و هر روز یکی از ما درس بگوید.» همه قبول کردند. بعد از چهار روز مولانا شاگردان را طلبید. همین که استاد درس را شروع کرد یکی از افراد گروه خمسه اجازه گرفت و اشکال مولانا را اصلاح کرد. بعد دیگری برخاست و توضیح آسان‌تری داد. مولانا لحظه‌ای ساکت ماند، عرق صورتش را پاک کرد و گفت: «ای فرزندان، من از شما بیشتر نمی‌دانم راه خود پیش گیرید و بروید؛ چون من چیزی برای آموختن به شما ندارم.» اعضای گروه خمسه بعدها همه نام‌آور شدند. شمس‌الدین و داوود به وزارت سلطان ابوسعید رسیدند. کمال‌الدین و معین‌الدین ادیب و متفکر شدند. نورالدین عبدالرحمان جامی هم بزرگ‌ترین شاعر و نویسنده قرن نهم شد.

منبع: جامی، محمود برآبادی، انتشارات مدرسه

در میان شاگردان مولانا محمد جاجرمی، پنج نفر سرآمد بقیه بودند: کمال‌الدین، معین‌الدین، داوود، شمس‌الدین و نورالدین که به گروه خمسه شهرت داشتند. آنها مولانا را با پرسش‌های پی‌درپی خود در مانده می‌کردند. تا بحثی شروع می‌شد آنها به پایان می‌بردند و گاهی حتی اشتباه استاد را هم می‌گرفتند. مولانا دیگر حساسی در مانده شده بود. شبی با خود گفت: «اگر شاگردانم از من پیشی گیرند و اهالی هرات بفهمند بدا به روز گارم.» فردای آن شب مولانا جاجرمی رو به شاگردان گفت: «ای عزیزان، مدتی است که در خود ضعفی احساس می‌کنم. بهتر است چند روزی درس را تعطیل و استراحت کنم.» وقتی شاگردان از خانه مولانا بیرون آمدند، نورالدین گفت: «علت بیماری استاد ما هستیم. او از ما در مانده شده و می‌خواهد درس خود را حاضر کند. بهتر است ما نیز به مسجد جامع برویم و